

چگونه روایت جنگ ۱۲ روزه را آموزشی کنیم؟

قهرمان سازی به زبان نسل Z



ن

نامعه

در خلال وقوع جنگ نظامی، آنچه تا حدودی می تواند سرنوشته جنگ برای آیندگان را بازگو کند، روایت است. یعنی ما در کنار جنگ نظامی، جنگ روایت‌ها را داریم و روایتی دست برتر در اد تاریخ خواهد داشت. سرعت و وقت بهتر و بیشتری در انتقال تاریخ جنگ داشته باشد. بخشی از بازگو کردن روایت تاریخی جنگ به عهد اراکانی می‌رسیم. برای جاری کردن روایت، یعنی در کنار سماعه، اراکانی مانند آموزش و پرورش وظیفه دارد که با گرفتن آرایش جنگی به خود، روایت جنگ تحمیلی ۱۲ روزه را برای دانش آموزان و جامعه هدف خود بازگو کند. به جز بازگو کردن روایت، همچنین وظیفه دارد که آن روایت را خارج از کلیشه‌های مرسوم در کتاب‌های درسی ماندگار کند تا نسل جدید به‌اند در خلال این جنگ تحمیلی ۱۲ روزه چه بر کشور و مردمان و کشت. حامد مهربانی، پژوهشگر حوزه ارتباطات و آموزش و پرورش دانشگاه است. «فرهنگ‌پژان» در گفت‌وگوی پیش رو با حامد مهربانی در رابطه با آرایش جنگی آموزش و پرورش و چگونگی کردن جنگ تحمیلی ۱۲ روزه در محتوای آموزشی و علاوه بر آن خارج از کتب درسی سولاتی را مطرح کرده است. مهربانی معتقد است برای دانش‌اندانشندگان هسته‌ای یا موشکی شدن، دانش آموز لاجرم موظف است که محتوای آموزشی جاری را مطالعه کند؛ اما در نهایت آنچه باید اتفاق بیفتد، تقویت باور و ایمان قلبی دانش آموزان خارج از محتوای مرسوم و درسی است. مهربانی در این گفت‌وگو معتقد است که به‌عنوان موشک‌سازان، آنچه که نتیجه جنگ را رقم می‌زند، ایمان و اعتقاد قلبی و سازندگان موشک‌ها و جنگنده‌ها و فرماندهان جنگی و مردم است. این مسئله برای کودکان و نوجوانان ما باید شفاف و به‌خوبی منتقل شود.

آموزش و پرورش چطور می تواند در سیستم آرایش جنگی بگردد؟

اولین قدم، فهم دقیق شرایط است. تا زمانی که تفهیم در وضعیت جنگی قرار داریم، ساختار و کارکرد آموزش و پرورش هم به سمت آرایش متناسب با این شرایط نخواهد رفت. فهمیدن «در جنگ بودن» جهت حرکت را مشخص می کند. درست مثل کسی که ناگهان در بخش عمیق استخر می افتد، صرف نظر از اینکه شنا بلد است یا نه، تمام تلاش را برای نجات از غرق شدن می کند. حالا اگر فهمیدن این اتفاق را در یک تکرار شود، قطعاً شنا یاد می گیرد یا ابزار نجات می سازد. این مثال شاید طنزآمیز و مسخره به نظر برسد، اما دقیقاً وضعیتی است که پاسخ سوال شما در آن است.

تا پیش از این، متقاعد کردن مردم و متولیان آموزش به این که در حال جنگیم، کار سختی بود. اما امروز دیگر تردیدی وجود ندارد. وقتی پهباد و موشک و جنگنده را از نزدیک دیدیم، وقتی ابعاد جنایت ویرانی، حمله دشمنان را با گروشت و پوست لمس کردیم، دیگر نیازی به اقناع نیست. امروز باید همه متصدیان تعلیم و تربیت - سیاستمداران و مدیران گرفته تا معلمان و حرس والدین - این شرایط را باور کنند و این عمل کنند. این فهمیدن، درست شرایط، مستقل از اینکه جزئیات احداث و برنامه های ما چیست، جهت کلی طراحی و آرایش ما را درست می کند.

در مرحله بعد، باید به ساختار آموزش و پرورش شکل عملیاتی داد. بر وکتراسی
مهرسوم بین نهادهای سازمان‌ها، در بسیاری موارد جلوری تصمیم‌های
جهدای و فوری را می‌گیرد. خوبی این زمان این است که ما در کشور،
تجربه به ۸ سال دفاع مقدس و حتی پاندمی کرونا را داریم و توانایی
مشکل‌دهی به ساختارهای عملیاتی را کسب کرده‌ایم. با آنکه به
همان تجربه‌ها، پیش‌نهادهای این است که نهادهای مشابه یک
فرارگاه را بحضور نهادهای مؤثر تشکیل شود؛ نهادهای که فراتر
از وزارت آموزش و پرورش باشد از ظرفیت نهادهایی مانند
صداوسیما، سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، کانون
و پرورش فکری کودکان و نوجوانان، بسیج، هلال احمر و
دیگر مجموعه‌ها بهره‌برد، بتوانند تصمیم‌گیری کند و
همه نهادهای سازمان‌ها از این تصمیم حمایت و تبعیت
کنند. مثل همان دوران کرونا که ریاست و فرماندهی این
استعداد از وزارت بهداشت بود و همه نهادهای دیگر مقی
آن دستورات بودند.

چطور باید در کتاب‌های درسی مان جنگ ۱۲ روزه را روایت کنیم؟

حمتما که باید این جنگ را مستند، دقیق و بی اغراق ثبت کنیم. ولی مهم‌تر از خود واقعه، پیام و باور پشت آن است که باید منتقل شود. رمز موفقیت مادر همه سال‌های پس از انقلاب، اتکا به قدرت ایمان و توکل به خداوند بوده است.

این نیروی معنوی باید در محتوای آموزشی ما پررنگ‌تر شود.

اگر به شیوه پیامبران نگاه کنیم، این‌ها با مردم چه می‌کردند؟ قرآن کریم بارها می‌گوید که پیامبران می‌گفتند: «مَا لَكُمْ مُسْلِ أَيْدِيَهُ» (غیر از خدا هیچ معبودی ندارد). این پیام اصلی تعلیم و تربیت دینی ما بوده است. اگر، دانشمندان ما به بلدان که قدرت حقیقی در این جهان از این خداست، آرزو داشتند، می‌توانستند و می‌توانند، دنیا دیگر بزرگ‌ترین معبود می‌شوند.

وظیفه معلم در این فضا ملل دادن تنفس مصنوعی به کسی است که در حال خفگی است. اگر جان داشته باشد، با اولین تلنگر بیدار می‌شود و پرواز می‌کند. ما باید به دانش آموزان کمک کنیم تا این حقیقت را خودشان کشف کنند. وقتی این بار به وجود آمد، دیگر به مقایسه تعداد موشک‌ها و جنگنده‌هایمان با دشمن نشاندن و متوجه می‌شویم که پیروزی نهایی با مؤمنان است. همین‌جا در میان دانشمندان و مفسران، فرهنگ نظامی ما منجر به طراحی و اجرای عملیات فاتحانه و موفقیت‌آمیز می‌شود.

معلم‌ها چطور این ۱۲ روز را برای دانش‌آموزان و خارج از کتب درسی باید روایت کنند؟ مثلا نقش مری پرورشی‌ها و اینکه فعالیت‌های فوق‌العاده در مدارس ذیل شرح و روایت جنگ چطور باید باشد؟

اینجا نقش معلم‌ها بسیار کلیدی است. برای روایت درست این ۱۲ روز، چطور همانا روایتی و گمنام را به نسل جدید معرفی کنیم. دانش‌آموز امروز باید زیاده‌دار بداند نه پشت‌پنجه این امنیت و مقاومت، چه کسانی ایستاده‌اند. ما اغلب با مردمان‌خان نظامی یا دانش‌نمندان هسته‌ای‌مان را بعد از شهادتشان شناختیم. شهید حسن طهرانی مقدم نمونه بارز این موضوع است. باید این چهره‌ها را با زبان درست، ساده و عمیق برای نوجوانان روایت کرد. در کنار آن استفاده از ابزارهای فرهنگی و هنری مانند فیلم و انیمیشن نیز می‌تواند تاثیر زیادی داشته باشد. مثال واضحش همین فیلم سینمایی «خداي جنگ» است که کارگردانی حسین درابی است که به‌تازگی از تلو‌ی‌زیون پخش شد. نمایش این فیلم‌ها به شکل غیرمستقیم ولی موثر پیام را منتقل می‌کند.

روایات جنگ ۱۲ روزه برای دانش‌آموزان صرفاً انتقال خبر یا تحلیل سیاسی نیست؛ بلکه نوعی تربیت است. معلم‌ها و مسئول پرورشی در اینجا صرفاً قالب یک رویداد نیستند، بلکه وظیفه دارند تا با انتقال این وقایع، «افهم»، «باور» و «جهت‌گیری» درونی دانش‌آموز را نسبت به واقعیت‌نبرد حق و باطل شکل بدهند و این موضوع برخلاف تصور رایج، الزماً نباید در کلاس‌های درس اتفاق بیفتد یا فقط در قالب واحد درسی انجام شود.

واقعیت این است که خیلی از مفاهیم مهم مثل رشادت، ایثار، قهرمانی، ایمان، مقاومت یا حتی بدی ظلم و پلیدی دشمن اگر بخواهند در ذهن و جان نوجوان جا بیفتند باید در قالب‌های فراتر از متن کتاب و پشت نیمکت کلاس‌ها روایت شوند. دقیقاً از همین جاست که نقش معلم پرورشی، مری و هنرمند و ادبی، مشاور و مدرسه‌ای‌ها و معلمان سایر دروس به‌شرط باور و غوغاغوغا شدنی — اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند.

ما نباید از معلم پرورشی فقط انتظار داشته باشیم که جلسات انضباطی اداره کند یا برای مناسبت‌ها مراسم برگزار کند. اتفاقاً حالا وقت آن است که مربی پرورشی جایگاه اصلی خودش را بازیابی کند؛ به‌عنوان کسی که مدرسه را به جای «محیط فقط آموزشی»، تبدیل به «زیست‌بوم تربیتی» کند. در همین ماجرای جنگ ۱۲ روزه یکی از مؤثرترین شیوه‌های روایت می‌تواند طرح «قهرمان‌خوانی» در مدارس باشد. یعنی دانش‌آموزان با با قهرمان‌هایی آشنا کنیم که شاید تا دیروز اسم‌شان را نشنیده بودند؛ از شهید طهرانی مقدم تا دانشمندان هسته‌ای‌مان، فرماندهان عملیات‌های اخیر، نیروهای پدافند هوایی و حتی طراحان نرم‌افزارهای جنگ الکترونیک. این‌ها را اگر درست معرفی شوند، نوجوان احساس می‌کند که قهرمان در فرهنگ او فقط یک چهره خیالی یا مربوط به فیلم‌های ابرقهرمانی نیست، بلکه یک آدم واقعی است که شاید سال‌ها در محله‌ای مثل محله خودش زندگی کرده و حالا دارد او دفاع می‌زند.

ما باید مدرسه را به یک «کارگاه شناخت قهرمانان»

تبدیل کنیم. نه با شعار و پوستر، بلکه با قصه‌گویی، تئاتر، جلسات گفت‌وگو، پاکستان‌هایی که پیچیده‌ها خودشان تولید کنند، نمایشگاه‌های خلاق و حتی حضور فعالانه در شبکه‌های اجتماعی مدرسه و کلاس‌ها. مثلاً می‌شود در قالب زنگ‌های پرورش‌ی با جلسات فوق‌برنامه پیچیده‌ها را گروه‌بندی کرد تا درباره یک‌فکر نام کمتر شناخته‌شده تحقیق کنند، با والدین یا معلمان مصاحبه بگیرند، استرک روایت بوسند یا طرح افقی بزنند. این‌ها فعالیت‌هایی هستند که در ظاهر «درسی» نیست، ولی عمیق‌ترین شکل یادگیری را رقم می‌زند: یادگیری همراه با درگیر شدن عاطفی، عقلی، و اخلاقه.

حتی در مدارس ابتدایی هم می‌شود از قالب‌های ساده‌تر مثل نقاشی، داستان‌نویسی، نمایش عروسکی یا بازی‌های گروهی استفاده کرد. به جای آن‌که زنگ پرورش صرفاً به تکرار شعارها و سرودها محدود شود، می‌شود از همین ابزارهای کودکانه برای گفت‌وگو درباره مفاهیمی مثل «اگر کسی به خانه ما حمله کند چه کار می‌کنیم؟»، «اشاعت یعنی چه؟» یا «چرا خدا چطور به آدم‌های مؤمن کمک می‌کند؟» استفاده کرد. باور کنید پیچیده‌ها در مقام‌آزاد و دقیق‌تر می‌فهمند، به‌شرط اینکه با زبان خودشان آن‌ها حرف بزنیم، نه با زبان جلسات رسمی.

نکته مهم دیگر این است که باید فضای تربیتی مدرسه از حالت خشنی، بی‌موضع خارج شود. تا وقتی دانش‌آموز احساس نکند که معلم و مربی او نسبت به اتفاقات واقعی اطرافشان موضع دارد، دغدغه دارد و درد دارد نمی‌تواند هیچ حرفی را از او جلدی بگیرد. معلمی که خودش نسبت به این جنگ دوازده‌روزه بی‌تفاوت و منفعل است، طبیعی است که حتی اگر بهترین متن را هم بخواند انگیزای آن نخواهد داشت. ولی اگر معلمی موضع خودش نسبت به این وقایع درونی شده باشد ورایش برای دانش‌آموزان نافذ و اثربخش خواهد بود، حتی اگر جمله‌ای ساده بگوید یا فقط با نگاه و واکنش آن را منتقل کند.

در کنار این‌ها می‌شود از ظرفیت‌های فرهنگی مدارس هم استفاده کرد. فعالیت‌هایی مثل سرود دانش‌آموزی، طراحی پوستر، روزنامه دیواری، تهیه مستند کوتاه، دعوت از مهمانان مؤثر (مثلاً یک روزمند یا پدر شهید)، یا حتی ساخت پادکست‌ها با صدای خود بچه‌ها درباره قربانان جنگ (این‌ها هم زمان‌بر نیست و هم پربار و نوای زیادی برای دانش‌آموزان آینده‌نمی‌اند)، ولی خاطره‌ساز است و تریب‌ساز.

از سوی دیگری یکی از آسیب‌های جدی روایت جنگ در مدارس افتادن در دام کلیشه‌های قدیمی و شعارهای بی‌محتواست. اگر بخواهیم با زبان کلیشه‌ای درباره جنگ صحبت کنیم، اگر فقط به چند شعار تکراری اکتفا کنیم و بیا بدتر از آن، با اغراق و اغماز، اخبار حرف بزنیم، اعتماد نوجوان از بین می‌رود. نوجوان امروز دنبال دنبال ساختار است. خیلی خوب می‌فهمد چه چیز واقعی است و چه چیز تکراری. برای همین روایت درست، صادقانه و واقع‌بینانه از جنگ باید جایگزین روایت تبلیغاتی و خشک شود.

باید واقعیت را نشان بدهیم چه رشادت‌ها را، چه سختی‌ها را، چه پیروزی و از هم‌زبانه‌هایی که داده‌ام؛ ولی در عین حال باید به این حقیقت مهم اشاره کنیم که آنچه ما را حفظ کرده نه فقط تکنولوژی نظامی یا قدرت بازدارندگی است، که باورمان به خدای متعال، ایمان مردم و شجاعت انسان‌های بزرگ بوده است.

در مجموع معلم‌ها و مربیان باید بدانند که روایت جنگ ۱۲ روزه فرصتی به نظر برای تربیت فکری و عاطفی نسل آینده است. اگر درست روایت نشود می‌تواند نوجوان امروز را تا تماشاگری بی‌ثبات به تشنگی زغلا و مومن تبدیل کند؛ کسی که می‌فهمد در جهانی زندگی می‌کند که در آن حق و باطل وجود دارد، دشمن و دوست وجود دارد و شجاعت و اجساد باید باشد که در این میدان موضع درست بگیرد و عمل درست انجام دهد. این یعنی تربیت انقلابی؛ این یعنی تعلیم و تربیت با آرایش جنگی.

در روایت جنگ ۱۲ روزه برای دانش آموزان باید چه نکاتی رعایت شود؟ با توجه به رده سنی مختلف دانش آموزان چطور باید روایت کرد؟ مسئله تعریف دفاع و تفاوت آن با جنگ را حتی چطور می شود برای دانش آموز تشریح داد. ما در تعریف و روایت‌ها در کتب درسی که در زمان قبل متوقف شدیم و کتب درسی ما به‌روز نیستند. به نظر شما آموزش و پرورش همچنان در روایت عربی می افتد یا سال جدید ما روایت رسمی برای دانش آموزان خواهیم داشت؟

باید از سطحی‌نگری و تحریک احساسات صرف پرهیز کرد. نوجوان امروز؛ ذهن تحلیلی دارد و دنبال حقیقت است. ما باید تصویر واقعی از جنگ ارائه بدهیم؛ با شجاعت، با استدلال و با اتکا به منابع دقیق.

در کنار روایت درست، باید آموزش‌های جانبی هم داده شود. مثلاً آموزش سواد رسانه‌ای برای تحلیل اخبار و شایعات، آموزش‌های روانشناختی برای مدیریت ترس و اضطراب و حتی آموزش‌های امدادی برای آمادگی عملی در شرایط بحران. همه‌ی این‌ها حقیقت نوجوان را مقدم و فعال‌بار می‌آورد.

واقعاً نباید ناظر اتفاقات باشد. باید بداند چگونه می‌تواند کشتگر باشد، حتی در سطح خانواده و محله خودش.

روایت جنگ ۱۲ روزه نباید صرفاً به بازگویی یک حادثه نظامی یا گزارشی خبری محدود شود. این اتفاق، یک تجربه ملی و حماسی است که می‌تواند بستری آموزشی و تربیتی برای نسل جدید باشد؛ اما برای اثرگذاری واقعی آن چند نکته کلیدی باید رعایت شود: نخست، تناسبات روایت با رده سنی دانش‌آموزان اهمیت دارد. روایت برای کودکان دبستانی باید در قالب داستان‌هایی از شجاعت، فداکاری و محافظت از خانه^۱ بیان شود؛ بدون ورود به تصاویر خشونت‌بار یا تحلیل‌های پیچیده. در این مرحله مهم‌ترین هدف ایجاد حس تعلق به وطن و درونی‌سازی مفهوم «یکی بودن برای محافظت از خانه» است.

در دوره متوسطه اول، نوجوان با مفهوم دشمن، دفاع و قهر مانی ارتباط پیشتری برقرار می‌کند. اینجا، باید از کلیشه‌سازی پرهیز کرد و قهر مانی‌ها را معرفی کرد که او بتواند با آن‌ها احساس نزدیکی کند. دختران نوجوان، دانش‌آموزان، معلمان و خانواده‌ها در این ایام ظرفیت بالایی برای این ارتباط دارند.

در متوسط دوم، دانش آموزان دیگر فقط مخاطب نیستند، بلکه خودشان بخشی از روایتند. آن‌ها در بستر هوش مصنوعی، فضای سایبری و جریان‌های اطلاعاتی زیستی می‌کنند. بسیاری از آنان تحلیل‌ها را می‌خوانند و حتی مشارکت‌هایی در فضای سایبری یا رسانه‌ای دارند. شیوه‌های برخی بحث‌ها، فعالیت‌های مقابله با هک‌های دشمن در جنگ ۱۲ روزه متوسط دهم هستند؛ اما بیامان صورت گرفته. این یعنی نشن آموختن فقط نیاز به اطلاعات ندارد؛ او نیاز به راهی برای درست اندیشیدن، درست تحلیل کردن و استفاده

صحیح از دانشش دارد. روایت باید بتراند این قوه تشخیص را در او تقویت کند. نکته مهم دیگر تبیین تفاوت میان جنگ و دفاع است. دانش آموز باید بفهمد ما آغازگر نبوده‌ایم، اما مدافع هستیم. دفاع فقط در میدان نظامی نیست؛ هر کسی که با قلم، در ویران فنی یا حتی گفت‌وگو با دوستانش حقیقت را روشن می‌کند، در حال دفاع است. این درک او را از یک تماشاچی منفعل به یک کنشگر فعال تبدیل می‌کند.

از سوی دیگر اهمیت وطن، همبستگی ملی و مقابله با چنددستگی باید در نوجوان روایت‌ها برجسته شود. نوجوانان باید حس کنند که این کشور، خانه مشترک همه ماست. ما گرچه ممکن است تفاوت‌هایی در سلیقه، سبک زندگی یا حتی نگاه سیاسی داشته باشیم، اما در اصل دفاع از خاک، مردم و استقلالمان، روزه باید نشان دهد که وقتی دشمن آمده، همه در کنار هم ایستاده‌ایم. همین یک شدن رمز پیروزی ما بوده است. اگر نوجوان این وحدت را حس کند، برایش وطن دوستی فقط یک شعار نیست، بلکه بخشی از هویت او می‌شود.

در کنار همه این‌ها، باید روایت را از قالب سنتی و یک‌سویه کتاب درسی خارج کرد. ابزارهای چندرسانه‌ای مثل مستند، پادکست، گفت‌وگو با قهرمانان زنده این میدان و حتی بازی‌های دیجیتال باید در کنار کتاب قرار بگیرند. روایت باید زنده باشد نه صرفاً گزارش مکتوب.

در نهایت، آموزش پرورش نباید عقیبت را از دانش‌آموز حرکت کند. اگر سال تحصیلی روایت‌رسانی رسمی، روشن و روزآمد از جنگ ۱۲ روزه برای مدراس ارائه نکند، روایت‌های ناهنجار، بی‌پایه یا مغرضانه از بیرون جای آن را پر خواهند کرد. این فرصت یک میدان جدی برای تبیین و آگاهی‌بخشی است؛ اگر آن را درست بفهمیم و با زبان نسل جدید بیانش کنیم.

چطور در روایت کتب درسی برای جنگ ۱۲ روزه و پار کشیده نشویم؟
چطور روایت را می‌توان حماسی سرود و با ادبیات حماسی خصوصاً
دانش آموزان را درگیر این ۱۲ روز دفاع ملی کرد؟
هر چند بیشتر از نگاه فاعل شعاری و دستوری فاصله بگیریم، روایت هایمان
باید باور پذیرتر می‌شود. باید دانش آموز را درگیر پرسش کنیم نه اینکه صرفاً برایش
پاسخ آماده بچینیم.
مثلاً به جای آنکه صرفاً بگویم «دشمن بد است و ما خوبیم»، باید زمینه
تخلیل را ایجاد کنیم. چرا این جنگ رخ داد؟ موضع ایران چه بود؟ چرا
مقاومت شکل گرفت؟ چه کسانی در این مقاومت نقش داشتند؟ دانش آموز
با این سوالات رشد می‌کند.

همچنین زبان روایت یابد انسانی و روزآمد باشد. شخصیت‌هایی مثل شهید طرانی مقدم را تمام‌باز می‌کشد، خانوادگی، علمی و معنوی معرفی کنیم. از خاطرات، روایت‌های زندگانی و حتی سبک زندگی‌شان بگوییم. در این صورت است که دانش‌آموز احساس نزدیکی می‌کند و آن‌ها را از جنگ‌فرار می‌دهد. همچنین باید گفت اگر تعلیم و تربیت را خط مقدم این جنگ بدانیم، باید برای آن قراگاهی جدی و مستمر طراحی کنیم؛ قراگاهی برای روایت. مهم‌ترین اثر روایت‌های آموزشی به‌ویژه درباره موضوعاتی چون جنگ و مقاومت گرفتار شدن در دام کلیشه‌گرایی است. این اتفاق وقتی می‌افتد که روایت‌ها به جای آن‌که از دل واقعیت و تجربه زنده نسل جدید بیرون بیاید صرفاً بازنویسی شعارها و قالب‌های از پیش ساخته‌شده، دهه‌های گذشته باشد. براساس مولوی‌ری از اتفاق در روایت جنگ، چند راهکار کلامی وجود دارد:

نخست، فهم دقیق معایب است؛ نسل امروز، بهره‌رژجوانان، نسلی است. آن‌ها از طریق شبکه‌های اجتماعی، به‌فهم‌های جهانی، و بازی‌های رایانه‌ای و جریان آزاد اطلاعات با شکل خاصی از روایت‌گری مواجهند؛ روایاتی با هیجان، قهرمان‌سازی، چرخش‌های دراماتیک و شاعرانه مستقیم مخاطب. این نسل با تعارف، شعارهای خالی و صحنه‌آرایی‌های اشتراک‌رابطا برقرار نیست. آن‌ها به واقعیت نزدیک می‌شوند، اگر آن واقعیت «درست روایت شود.»

دوران نوجوانی، دوران کشف هویت، قهرمان‌طلبی و معناجویی است. دانش‌آموز نوجوان به دنبال الگویی است که هم حس احترام برانگیزد، هم قابل دسترس‌سازی باشد. در چنین فضایی، روایت جانب ۱۲ روزه اگر با معرفی قهرمان و اما واقعی همراه باشد، می‌تواند بسیار الهام‌بخش شود. نه فقط قهرمان نظامی بزرگ مثل شهید حاج قاسم سلیمانی یا شهید طهرانی مقدم، بلکه حتی قهرمان‌های مردمی که در ۱۲ روز نقش‌های مهم ایفا کردند. مثلاً فرماندهان جوان پادگان سایبری، معلمان‌کی که کلاس را به پناهگاه تبدیل کردند. نوجوانانی که در فضای مجازی با روایت درست، مقابل امواج رسانه‌ای دشمن ایستادند. این‌ها قهرمان‌هایی‌اند که با نوجوان امروز قابل همذات‌پنداری‌اند.

ادبیات حماسی در این روایت‌ها نقش مهمی دارد؛ نه لزوماً در قالب اثر فاخر ادبی با سبک قدیمی توصیف نبرد، بلکه به معنای روح حماسه. این یعنی باید بتوان در روایت‌ها شور و ایمان، خطر و ایستادگی، تهدید و ابتکار، نو نهاییت پیروزی را به زبان امروز و بازگو کرد.

فیلم‌هایی مثل باغ گیانوش مثال خوبی در این زمینه‌اند. در آنجا، چند کودک روستایی در یک ماجراجویی باال‌نبرد با اماراتیک، مقابل حمله موشکی دشمن می‌ایستند. مخاطب نوجوان در این فیلم نه شاهد قهرمان فرانسایانی بلکه هم‌سالان خود را در قامت قهرمانان واقعی می‌بیند. این نوع روایت بدون نیاز به افراف «الهام» تولید می‌کند.

یکی دیگر از روش‌های مقابله با کلیشه‌سازی تنوع فرم و روایی است. روایت نباید فقط محدود به متن درسی باشد. می‌توان از مستند کوتاه، پادکست، دانش‌آموزی، میکاسترپ، نمایشنامه‌های کوتاه، یا حتی بازی‌های طراحی شده با محوریت مقاومت استفاده کرد. وقتی دانش‌آموز خودش راوی، تحلیل‌گر یا بازیگر این روایت شود دیگر محتوا از کلیشه فاصله می‌گیرد. از طرف دیگر نباید روایت را فقط به بعد نظامی تقلیل داد. جنگ ۱۲ روزه صحنه‌ای بود که در آن مردم از پزشک و معلم تا خبرنگار، اندکوار، مادر، نوجوان و حتی کودک در یک دفاع ملی شرکت کردند. این تنوع نقش‌ها اگر درست و باورسازانه روایت شود، می‌تواند حس مشارکت و مسئولیت‌پذیری را در دانش‌آموزان تقویت کند.

جنگ ۱۲ روزه یزید پیوند نوجوان را با این خاک، این مردم و این هویت ملی و الهی مستحکم کند. او باید بفهمد که وقتی دشمن حمله می کند تنها راه نجات یکسایه کشیدن است. و قهرمانی گاهی فقط ایستادن کنار یکدیگر است. این باور را که زبان امروزی و فرامای مشرق منتقل شود هم حماسی خواهد بود، هم ماندگار؛ بدون آنکه به ورطه کلیشه بیفتد.

A portrait of a man with a beard and glasses, wearing a red sweater, with text in Persian on the left and right sides. The text on the left is a vertical list of words, and the text on the right is a paragraph. The man is looking directly at the camera with a slight smile. The background is a light, textured grey.